

زندل جِردل، نقد نویسنده شاعر

جنسی، نیز چندان توجهی نشان نداد. علاقه او اصولاً به محدودیت ها و شکنندگی های زیبایی فردی و تجربه داخلی زندگی انسان متمایل بود. اگرچه فهم زندگی و آثار جردل به درک آثار ادبی دوره میانی قرن بیستم کمک می کند، آن دوره ادبی در انحصار هیچ شاعر و یا نویسنده خاصی نیست و تمایلات بسیار گوناگونی را می توان در آن به رسمیت شناخت. جردل در سال ۱۹۵۱ گفت که امروزه ممکن است بعضی شاعران یک شبه معروف شوند، مثلاً به خاطر کشتن همسر خود و یا نوشتن یک رمان مشهور، ولیکن آنها هیچگاه به خاطر نوشتن یک شعر، معروف نخواهند شد. برخی از شاعران معاصر جردل همچون لوول به دلیل زندگی پر تلاطم و دراماتیک خود معروفیت یافتند، اما جردل با وجود زیرکی و شخصیت پرنفوذ خود، به غیر از چند ماه پایانی عمرش، زندگی توفانی و پرنشیب و فرازی نداشت و شاید تنها مرگ تراژیک او کنجکاوی عامه را برانگیخته باشد.

زندل جردل در ۶ ماه می سال ۱۹۱۴ در ایالت تنسی چشم به جهان گشود. وی بزرگترین فرزند اوئن و آنا کمپبل جردل بود. وقتی بعدها از او پرسیدند که چرا لهجه جنوبی ندارد، پاسخ داد که وی حرف زدن را در کالیفرنیا آموخت زیرا که والدینش در سال ۱۹۱۵ به آنجا نزد خانواده اوئن رفتند. اوئن در لس آنجلس به عنوان دستیار یک عکاس مشغول به کار شد و برادر جوانتر زندل با نام چارلز در همان سال در لس آنجلس به دنیا آمد. خانواده به زودی به لانگ بیج نقل مکان کرد و اوئن در آنجا استودیوی عکاسی خود را باز کرد. از خاطرات زندل جردل برمی آید که مادرش زنی بود دارای دو وجه متضاد، هم خواسته کنترل کامل بر اطرافیانش را داشت و هم آنکه کاملاً به آنها وابسته بود. برخی از خوانندگان، بخش هایی از یکی از اشعار نهایی جردل با نام «امید» را پرتره ای از چهره آنا می دانستند. برای مثال در یکی از بخش های این شعر صحنه غش کردن مادر تصویر شده است که ظاهراً صحنه ای آشنا در زندگی کودکی جردل بود.

Put a pillow under her head



جهان به سرزمین خاطره و رویا می گریزد تا حضور و وجود خویش را به ثبت برساند. اگر چه جردل را به خاطر اشعاری که درباره جنگ جهانی دوم سرود، تمجید کرده اند، وی از پرداختن به موضوعاتی چون رهبری سیاسی، قهرمانی و یا موضوعات حماسی کناره گرفت و پرداختن به چنین موضوعاتی را به دوستش رابرت لوول سپرد. جردل به موضوعاتی که مورد توجه بریمن قرارداشت، همچون جنسیت و خواسته های

اگر چه بسیاری از دستداران ادبیات ممکن است زندل جردل را به عنوان یکی از نقد نویسان برجسته قرن بیستم آمریکا بشناسند، وی قبل از هر چیز خویشتن را یک شاعر می دانسته. شاعری که مهم ترین آثار نثر او، درباره شعر شاعران دیگر بود. اگر بخواهیم یک تم اصلی را در آثار جردل شناسایی کنیم، آن تم، همانا فاصله میان خویشتن شاعر و جهان بیرون است. نفس انسان، از خواسته ها و توقعات

(or else her feet)

To make the blood flood to her
head (or else away from it).

Now she was set.

...

We waited for the world to be
the world

And looked out, shyly, into the
little lanes

That went off from the great
dark highway, Mother's
Highway,

And wondered whether we
would ever take them-

And she came back to life, and
we never took them.

آنا، مادر جرج در سال ۱۹۲۴، اوئن را ترک کرد تا به شهر زادگاه خود نشویل بازگردد. در آنجا وی در یک مدرسهٔ منشیگری تدریس می کرد و می توانست روی کمک بستگان خود، از جمله برادر پولدارش، حساب کند. برادر آنا، هاول یک کارخانه تولید شیرینی داشت. خانواده کمپیل خانواده ای نزدیک به هم بود، ولیکن رندل همواره از به سر بردن با یک نیمه از خانواده اش - نیمهٔ پدری و یامادری - محروم بود و خود را کودکی تنها احساس می کرد. وی این تنهایی را با پناه بردن به کتابخانه کارنگی نشویل جبران می نمود. آنها که جرج را در دوران جوانی او به خاطر می آوردند، می گفتند که حوصلهٔ او زود سر می رفت و از این جهت باید همیشه به کاری مشغول بود. بدین ترتیب به غیر از مطالعهٔ خستگی ناپذیر، وی به فعالیت های ورزشی هم اشتغال داشت و در سن دوازده سالگی به خوبی تنیس بازی می کرد و در بازیگری و فوتبال آمریکایی نیز دستی داشت.

در تابستان سال ۱۹۳۶، رندل به کالیفرنیا بازگشت تا با پدر بزرگ و مادر بزرگ خود (از طرف پدری) زندگی کند. یکی از نخستین سری نامه های باز مانده از جرج، نامه هایی است که او در این سال برای مادر خود در نشویل نوشته

است. ظاهراً وی از زندگی با پدر بزرگ و مادر بزرگش لذت می برد و می خواست که پیش آنها بماند. وی همچنین در آن سن و سال به هالیوود و فیلم هایش علاقهٔ خاص داشت و در نامه هایش با شگفتی از آنها یاد می کرد. زمانی که در اوایل دههٔ ۱۹۶۰ مادر جرج این نامه ها را به او بازگرداند، تجارب نشاط بخش آن دوران، انگیزهٔ نوشتن شعر بلند «جهان گمشده» گشت. وی در پاییز ۱۹۳۷ به نزد مادرش بازگشت. اما نشویل محل مورد علاقهٔ رندل نبود و حضور در آن شهر وی را آزار می داد. همه از رندل انتظار داشتند که حمایت از مادرش را به عهده بگیرد، یعنی همان وظیفه ای که «دایی هاول» قبلاً به عهده داشت. جرج بعدها از استعداد خانوادهٔ مادرش در پیدا کردن شغل ها و وظایف مزخرف برای رندل جوان شکوه ها کرد. آنها رندل را به فروختن جنس با کوبیدن در خانه ها و چانه زنی با مردم وادار کردند، همان کاری که رندل جوان از آن تنفر داشت.

جرج از همان دورهٔ دبیرستان کار نقدنویسی را آغاز کرد و نقدهای کوبنده خود دربارهٔ نمایش های تئاترهای کوچک شهر نشویل را از آن زمان آغاز کرد. او و مادرش با هم به سینما می رفتند و جرج می گفت مردم مدرم را با خواهر یا دوست دختر من اشتباه می گرفتند، تا آنکه سرانجام آنا در سال ۱۹۳۲ ازدواج کرد. بعد از دورهٔ دبیرستان، رندل امید داشت که یک شغل ادبی برای خود دست و پا کند. تنها فهرست کتاب های مورد مطالعهٔ جرج در این سن و سال که شامل آثار پروست، دی. ایچ. لاورنس، تی اس الیوت، تولستوی، نیچه و فلوبر می شد، نشانهٔ درک عمیق ادبی وی بود. اما دایی وی که می خواست رندل را برای به عهده گرفتن مسئولیتی در کارخانهٔ شیرینی سازی آماده سازد، تمایل داشت که رندل را به کالجی در زمینهٔ امور بازرگانی و اقتصادی بفرستد. سرانجام رندل به کالج وندربیلت رفت و در آنجا بود که در همان ترم اول رابرت پن وارن را که در آن زمان یک دانشجوی مقطع پس از لیسانس بود ملاقات نمود. جان کرو رنسام نیز که در آن زمان شاعری

شناخته شده بود، در وندربیلت کرسی استادی داشت. رنسام و پن وارن هر دو از استعداد زودرس جرج و اعتماد به نفس او شگفتزده شدند و به مرجع و الگوی راهنمایی برای او بدل گشتند. آن تیت نیز یکی دیگر از چهره های برجسته ای بود که نقش مهمی در رشد ادبی جرج در آن دوره ایفا نمود.

اگرچه برای یک دورهٔ کوتاه، جرج علاقهٔ خاصی به روانشناسی پیدا کرد و حتی به آن رشته تغییر گرایش داد، ولیکن در سال ۱۹۳۶ دوباره به رشتهٔ زبان انگلیسی بازگشت و در سال ۱۹۳۷ درس های لازم برای اتمام یک فوق لیسانس در زبان انگلیسی را گذراند و کار بر روی پایان نامه اش دربارهٔ هاوسمن را آغاز نمود. دانشگاه وندربیلت در آن دوره تبدیل به پایگاهی برای یک گروه از چهره های ادبی جنوبی با دیدگاهی محافظه کارانه با نام کشت مداران شده بود که با انتشار بیانیهٔ «من موضع خود را خواهم گرفت» (۱۹۳۰) نقطه نظر های سیاسی و اجتماعی خود را آشکار ساخت. اما جرج که از طرفداران آدن و مارکس بود، با وجود پذیرفتن نقطه نظرهای ادبی استادان خود از پذیرفتن نقطه نظرهای سیاسی و اجتماعی آنها سرباز زد. نقطه نظرهای مارکسیستی جرج تا دههٔ ۱۹۴۰ همچنان ادامه یافت.

در سال ۱۹۳۷ کالج کتین در اوهایو به رنسام شغلی پیشنهاد کرد که رنسام آن را پذیرفت و جرج نیز در پی او به کالج کتین رفت و به مدت دو سال در آنجا به عنوان مدرس مشغول به کار شد. جرج در سال تحصیلی ۳۸-۱۹۳۷ در اتاق زیر شیروانی خانهٔ رنسام زندگی کرد و در این زمان با یک دانشجوی انتقالی از دانشگاه هاروارد هم اتاق بود، آن دانشجوی کسی نبود به جز شاعر نامی رابرت لول. جرج در سال ۱۹۳۹ از پایان نامهٔ خود دربارهٔ هاوسمن دفاع کرد و در همان پاییز شغل تدریسی را که از طرف دانشگاه استین تگزاس به او پیشنهاد شد، پذیرفت. اشعار او نیز همزمان در نشریات پیشرو چاپ می شد و در سال ۱۹۴۰، اشعار او برای چاپ در گلچین اشعار پنج شاعر آمریکایی جوان انتخاب

شد. نخستین مجموعه مستقل اشعار او با عنوان «خون برای یک بیگانه» در سال ۱۹۴۲ انتشار یافت. در آن مجموعه اشعار، جرل تحت تأثیر آدن، امسون و نیز نظریات مارکسیستی، نوعی لحن دکلمه مانند دارد ولیکن در کارهای بعدی، او به تدریج زبان خود را یافت و شک و تردیدها و زیربوم های یک گفتگوی شخصی، بیشتر در شعر او بازتاب پیدا کرد.

در آن سال ها جرل به عنوان یک نقد نویس معروفیت یافت. لحن او معمولاً حاکی از اعتماد به نفس بود و می توانست بسیار طعنه آمیز و تند باشد بدین ترتیب جرل به نقد نویسی بدل شد که نویسندگان به نقدهایش توجه می کردند و در عین حال نگران آن بودند زیرا که می توانست به نحوی رحمانه ای انتقاد آمیز باشد. نقدهای جرل

در مواردی به مجادلات قلمی میان جرل و شاعرانی که مورد نقد قرار گرفته بودند، منجر شد. در دانشگاه آستین اگرچه جرل دانشجویان را دوست داشت، ولیکن از بی تفاوتی همکاران عضو هیات علمی نسبت به اشعار و نقدهایش ناخشنود بود. تنها استثنا، مکی هنگام بود که جرل در سال ۱۹۴۰ با او پیمان ازدواج بست.

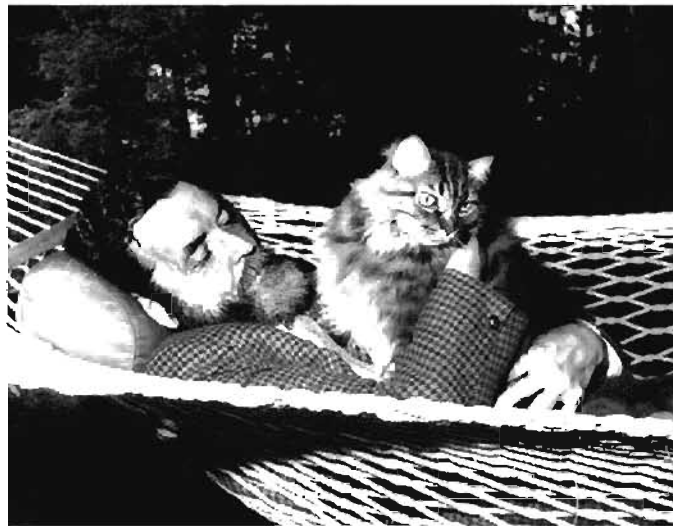
شروع جنگ جهانی دوم در اروپا بویژه برای چهره‌های آمریکا، وضعیت دشواری را پیش آورد. از یک سو چهره‌های این جنگ را

یک جنگ امپریالیستی می دانستند، که طبق نظریات مارکسیستی، جهان سرمایه داری آن را به راه انداخته بود و در نتیجه دخالت در آن و یا هواداری از یک جبهه در آن محلی از اعراب نداشت. اما از سوی دیگر سببیت آلمان نازی و بویژه ورود اتحاد شوروی به جنگ، همگی نظریات ساده اتگاران درباره جنگ را دچار بحران می ساخت. نامه ها و نوشته های جرل نیز لااقل تا فوریه سال ۱۹۴۳ بر یک مارکسیسم بدبینانه نسبت به شرایط جنگ گواهی می داد. اما در فوریه سال ۱۹۴۳، سرانجام جرل

تصمیم گرفت که برای ورود به جنگ داوطلب شود و چند ماهی را در گرمای خشک نگزاس وارد دوره تعلیماتی گردد تا نهایتاً مأموریتی جنگی به او واگذار شود. پس از آن نیز، جرل به یک پایگاه تعلیماتی در ایالت ایلینوی منتقل گردید که در آن وظیفه جرل انجام آزمون هوش سنجی سربازان بود. در پایان آن سال وی را به توسان در ایالت آریزونا منتقل کردند. در آنجا مکی و گریه خانگی آنها به رندل پیوستند. آنها تا سال ۱۹۴۶ در آریزونا ماندند. نامه های دوران جنگ جرل حاوی جزئیات بسیاری از شرایط پیرامون اوست. او در نخستین روزهای اقامت خود در پایگاه نظامی نوشت: «همه چیز بسیار کند و احمقانه است. من هیچ کتابی را ندیده ام که بازگوکننده نوع مکالمات، هوش، وضعیت

نهایتاً به او مأموریتی در یک برج جهت یابی داده شد که هدف آن تعلیم دادن خلبانان برای جهت یابی در شب بود. زندگی نظامی بدون شک در سبک نوشتن جرل تأثیر گذاشت. اگرچه جرل از مکالمات احمقانه نظامیان متنفر بود ولیکن آنها را در برخی از اشعار خود مورد استفاده قرار می داد و در نتیجه لحن عامیانه آدم های عادی را در اشعار خود ثبت می کرد. همچنین جرل در چنین محیطی که از برج عاج نشینی روشنفکرانه و ادبی به دور بود، می توانست بیشتر به شخصیت انسان بیندیشد تا آنکه در بند اصول ادبی باشد. ملاحظات درباره نیروی هوایی و جنگ، تم اکثر اشعار مجموعه های «دوست کوچک» (۱۹۴۸) را تشکیل می داد.

در پایان دوره جنگ، جرل تبدیل به یک نقد نویس پر کار شد که ستونی ثابت در نشریه نیشن داشت. جرل مدعی بود که از نیویورک متنفر است، هر آنچه که به نیویورک مربوط می شد، از جمله شلوغی آن، گراتی، نوع ارتباطات اجتماعی، و عدم وجود فضای سبز جرل را می آزد. بعد ها زمانی که جرل برای بازدید های مجدد به نیویورک برگشت، لحن او نسبت به نیویورک دوستانه تر شد و حتی موضوع آخرین شعر عاشقانه جرل که درباره ملاقات یک زن و مرد



اجتماعی و فرهنگ لغات آدم های ارتشی باشد. همه چیز به نحو شگفت انگیزی احمقانه است. از طرف دیگر، آدم ها بسیار مهربان هستند و من هیچگاه حرف برخورنده ای نسبت به خود نشنیده ام، اگرچه شاهد مجادله دیگران بوده ام.» جرل همچنین نسبت به اینکه چگونه آدم ها در ارتش مثل بیج و مهره های یک ماشین هستند، در شگفت بود و معتقد بود که سربازان به اندازه همان رفتار نظام با آنها خنگ و احمق هستند. جرل قصد داشت که خلبان شود ولیکن در یکی از آزمایش های مربوط به آن رد شد و

در سترال پارک نیویورک است، در این شهر بی ریزی می شود. برخی از بهترین دوستان جرل ساکن نیویورک بودند. جرل و پیترویلور در نیویورک دوست صمیمی شدند. همچنین جرل در نیویورک جان بریمن و رابرت فیتز جوالد را ملاقات کرد. لوول نیز که در ایالت مین زندگی می کرد، دوست داشت که هر چند گاهی به منهن بیاید و در یک مهمانی به ابتکار جرل بود که رابرت لوول و الیزابت بیشاپ با هم آشنا گشتند. یکی دیگر از دوستان کلیدی جرل در نیویورک، هانا آرنت بود. آرنت به یاد می آورد

که تحت تاثیر بعضی از اشعار جرج دربارۀ جنگ قرار گرفت و از او خواست که چند شعر آلمانی را به انگلیسی ترجمه کند و همچنین جرج تعدادی از ریویوهای کتاب را که توسط آرنست نوشته شده بود برای چاپ در نشریه نیشن ترجمه و ویراستاری نمود. جرج و آرنست به مرور تا سال ۱۹۵۱ بویژه به خاطر نقطه نظرات مشترک سیاسی خود، بسیار به یکدیگر نزدیک شدند چنانکه جرج قادر بود به آرنست بنویسد: «کسی درباره شخص دیگری گفت که تا او زنده است، من در این دنیا تنها نخواهم ماند، گمان می کنم که این حرف را من درباره تو بتوانم بزنم.» علاقه جرج به ریلکه نیز ممکن است به آرنست بازگردد: آرنست به جرج در خواندن اشعار آلمانی کمک می کرد و جرج در خواندن اشعار آمریکایی، آرنست را یاری می داد.

جرج برای ویراستاری اشعار و نوشتن نقد برای نشریه «نیشن» سخت تلاش می کرد، اگرچه در عین حال دوست داشت که از آن کار شکایت کند. مثلاً زمانی به بریمن نوشت: «من فضای خیلی کوچکی برای نوشتن در نیشن دارم و بیشتر کتاب هایی را که باید مرور کنم چنان بد هستند که بسیاری از آنچه را می خواهم درباره شان انجام دهم عملاً ناممکن می سازد.» در سال ۱۹۴۷، جرج در پی یک کار آکادمیک، تصمیم گرفت که به تیلتور بیبوند و در کالج زنان در گرینز باروی کارولینای شمالی، مشغول به تدریس شود. اگرچه جرج دوست داشت که از دانش کم دانشجویان شکوه کند ولیکن بوضوح از کار تدریس لذت می برد. آن سال ها، سال هایی پربار برای جرج بودند. او تعدادی از شناخته شده ترین مقالات خود از جمله مقالات درباره پیشاپ، رابرت فراست، مرین مور، ویتمن و ویلیام کارلوس ویلیامز را در آنجا نوشت.

اشعار جرج درباره اروپا، پس از کارتابستانه جرج در سال ۱۹۴۸ در سالزبورگ (یا زالسبورگ با تلفظ آلمانی) سروده شدند. گردهمایی تمدن آمریکایی در کشور آتریش در آن تابستان برگزار شد. این گردهمایی که با حمایت حکومت آمریکا برگزار گردید، مدرسان آمریکایی را با دانش

آموزان اروپایی گرد هم می آورد، تا اروپاییان را بیشتر با تمدن آمریکا آشنا گردانند. در آنجا جرج با رمانتی سیزم آلمانی بهتر آشنا گردید و شیفته آن شد. او همچنین عاشق الیزابت آیزلر، یک هنرمند سرامیک ساز وینی (در سنین بیست سالگی) گردید که برای کلاس شعر آمریکای جرج ثبت نام نموده بود. رندل والیزابت بیشتر آن تابستان را با هم دیگر گذراندند و نامه هایی بسیار پرشور و عاشقانه رد و بدل نمودند. اگرچه جرج در پایان آن سال تصمیم گرفت که می خواهد زندگی با مکی را ادامه دهد و از الیزابت خواست که به لحن عاشقانه نامه های خود پایان دهند.

جرج همچنین در گرد همایی ها و کارگاه های ادبی دیگری در تابستان های پس از آن شرکت کرد و در یکی از این گردهمایی ها در بولدر کلرادو (۱۹۵۲) بود که با دانشجویی بنام مری فن شیردر آشنا گشت. رندل و مری، عصری را با هم گذراندند و بزودی به یک زوج جدایی ناپذیر بدل گشتند. در پایان آن تابستان، رندل خواستار جدایی از مکی شد. رندل که قرار بود در سال تحصیلی ۵۲-۱۹۵۱ در پرینستون به تدریس بپردازد آن سال را به تنهایی در پرینستون گذراند و تمام مدت با مری به نامه نگاری پرداخت. در پرینستون جرج چندین شعر نوشت - از جمله شعر «مرد تنها» - و چندین مقاله را به اتمام رساند. همچنین مجموعه ای از سخنرانی ها درباره آدن ایراد کرد که برخی از آنها اصلاح و تغییر نوشته های اولیه او درباره آدن بود.

در نوامبر سال ۱۹۵۲، رندل و مری با هم ازدواج کردند. آنها در ابتدا به دانشگاه ایلینوی شهر اوربانا- شمپین نقل مکان نمودند زیرا که جرج به مدت یک ترم در آنجا قرارداد داشت و سپس به گرینزبارو در ایالت کارولینای شمالی رفتند تا به همراه دخترهای کوچک مری (حاصل از ازدواج قبلی وی) خانواده مشترکی را تشکیل دهند. دانشجویان به یاد می آوردند که در آن دوره خانم و آقای جرج تقریباً از هم جدایی ناپذیر بودند. در گرینزبارو، جرج نخستین کتاب

خود به نثر را به پایان رساند. در این کتاب مجموعه مقالات و نقدهای جرج منتشر گشت که نقد عملی نیمه قرن بیستم آمریکا را پی ریزی نمود.

با وجود چندین شعر بلند، از جمله «پایان رنگین کمان» و نیز برگزیده اشعار در سال ۱۹۵۵، جرج احساس می کرد که قوه خلاقه شعری او از کار افتاده است و به جای آن به نوشتن نثر روی آورده است. همچنین کار تدریس، انرژی فراوانی را از او می گرفت. جرج به ترجمه آثاری چند از جمله نمایشنامه «سه خواهر» چخوف و نیز «فاوست» گوته پرداخت. در سال ۱۹۵۶، جرج به عنوان مشاور شعر در کتابخانه کنگره آمریکا برگزیده شد. کسی- شاید یک دانشجوی ناراضی- به کتابخانه کنگره گزارش داد که جرج یک کمونیست است و این گزارش تقریباً انتخاب جرج را منتفی ساخت. اما گزینش او به آن مقام نهایتاً عملی گردید و خانواده جرج به واشینگتن دی. سی. نقل مکان کرد. فعالیت جرج در آن دوره بسیار درخشان بود، او از شاعران خواست که دستنوشته های خود را به کتابخانه کنگره بفرستند تا کار آنها ثبت گردد. وی همچنین سعی کرد برای ترویج شعر، فعالیت های فرهنگی گوناگونی را برنامه ریزی نماید. جرج در این دوره نوشتن نقد و بررسی بر روی شعر دیگر شاعران را متوقف ساخت زیرا که این فعالیت ها، در تناقض با مسئولیت او به عنوان مشاور کتابخانه کنگره بود؛ در آن مقام وی باید بی طرفی خود را نسبت به شاعران حفظ می نمود. رندل و مری تقریباً بلافاصله شیفته واشینگتن شدند زیرا که این شهر، مجموعه ای از موزه ها، گروه های ارکستر و فعالیت های متنوع فرهنگی را به همراه طبیعت و فضای سبز ارائه می نمود، چنانکه جرج واشینگتن را شهر محبوب خود در سراسر آمریکا نامید. پیاده روی های طولانی رندل، مری و دخترهایشان به مقصد باغ وحش ملی شهر واشینگتن، خود موضوع دو شعر مهم جرج با نام های «جروم» و «زنی در باغ وحش واشینگتن» گردید.

شغل جدید جزل، همچنین باعث عطف توجه بیشتر به آثار او گردید. جزل از سال ۱۹۵۵ مخالفت خود را با موج جدیدی که برخی شاعران جوان به راه انداخته بودند اعلام کرد. از نظر جزل، برای این شاعران، شعر یک نوع بازی و سرگرمی بود و نه یک امر جدی. در زمان تصدی مقام مشاور کتابخانه کنگره، جزل سعی کرد که به جریان های مخالف این موج تفننی بال و پر دهد و نصایح خود را به گوش جامعه شعری برساند. وقتی در شهر سان فرانسیسکو، جزل شاعران نسل بیت را کشف کرد، رسماً در انتظار عموم با الن گینز برگ در افتاد، اگر چه گرگوری کرسو را دوست داشت و حتی بعدها کرسو به خانه جزل رفت.

در سال ۱۹۶۲، ویراستار انتشارات مک میلان از جزل دعوت کرد که دست به ترجمه مجموعه ای از داستان های برادران گریم بزند. جزل نه تنها ترجمه ای از برخی از آن داستان ها از جمله سپید برفی را ارائه داد، بلکه یک کتاب داستان بچه ها را که خود نوشته بود، به آن انتشارات تحویل داد. پس از آن، جزل چندین کتاب داستان کودکان نوشت، که برخی از آنها توسط موریس سندک تصویر نگاری شد.

جزل از بر سر کار آمدن کندی استقبال کرد و در یک بحث تلویزیونی اظهار نظر کرد که «چقدر خوب که در چند سال آینده حکومت و هنر ما کاملاً از یکدیگر بیگانه نخواهند بود.» گردهمایی ترتیب داده شده توسط کاخ سفید در نوامبر سال ۱۹۶۲ صحنه آخرین حکم رندل جزل درباره شعر مدرن گشت. نام سخنرانی جزل در این گردهمایی «پنجاه سال شعر آمریکا» بود که با بحران موشکی کوبا همزمان گشت. سال ۱۹۶۳ با تعدادی شعر و نیز برنامه سفر به اروپا در تابستان آن سال همراه بود. جزل تعداد زیادی نامه از انگلیس، آلمان و ایتالیا به دوستانش نوشت. او همچنین از اشعار جدید ادرین ریچ خشنود بود و نقطه نظر های انتقادی خود را در نامه هایی با او در میان گذارد.

در نوامبر سال ۱۹۶۲، مری و رندل به آمریکا بازگشتند و در این زمان خلق و خوی رندل شروع

به تغییر نمود. با نزدیک شدن به جشن تولد پنجاه سالگی اش، جزل دچار اضطراب شدیدی در مورد بالا رفتن سن خود شد. پس از سوء قصدی که منجر به قتل پرزیدنت کندی شد، جزل روزها در مقابل صفحه تلویزیون نشست و گریست. بحران روحی جزل به حدی شدید بود که وی از یک روانپزشک مقیم سین سیناتی کمک خواست. این روانپزشک دارویی را که جدیداً برای تغییر دادن روحیه افراد افسرده به بازار عرضه شده بود، با نام Elavil برای جزل تجویز کرد. جزل پس از ماه ها مصرف آن دارو، دچار نوعی بی قراری و رفتارهای غیر قابل پیش بینی گردید. اعمال و رفتار او غیر منطقی و حساب نشده بود و در کمال تأسف روانپزشک مربوطه به جای ارزشیابی مجدد وضعیت روانی جزل و ارزیابی تأثیر دارو بر روی روان او، همان نسخه را برای وی تجدید کرد. وضع روحی جزل رو به وخامت بیشتری می رفت. وی با رفتار خود تقریباً همه دوستان و اطرافیانش را از خود رنجانید و زمانی که هانا آرنت برای سخنرانی به گرینویچ آمد، جزل داستانی بی ربط در باره یک ستاره فوتبال را به جای معرفی آرنت در برابر حضار تعریف کرد. جزل همچنین یک بار به عنوان انعام، چکی به مبلغ ۱۵۰۰ دلار برای یک گارسون رستوران کشید. کار به جایی رسید که جزل از مری تقاضای طلاق کرد. بعدها لوول برای تیلور تعریف کرد که رندل با دختری در یک کالج در مریلند روی هم ریخته است.

در ابتدای سال ۱۹۶۵، جزل را به بیمارستانی در کارولینای شمالی فرستادند. در آنجا فوراً داروی تجویز شده برای جزل را عوض کردند و حالت بی قراری و انرژی کاذب او دوباره جای خود را به افسردگی داد. در ماه آوریل، روزنامه نیویورک تایمز یک نقد بسیار منفی درباره مجموعه «جهان گمشده» اثر جزل نوشت و آن را به شدت کویید. در فاصله کوتاهی، جزل رگ دست خود را برید و به بیمارستان باز گردانده شد. نامه هایی که وی در این دوره به مری، پیترتیلور و دیگر دوستان و نزدیکان خود نوشت، جزء تکان دهنده ترین آثار باقی مانده از جزل

هستند. بعد از گذراندن تابستانی با مری، رندل کار تدریس را دوباره آغاز نمود و در اکتبر به خاطر زخم های مچش دوباره او را به بیمارستان منتقل کردند. آخرین شعری که جزل نوشت تصویرگر فضای همان بیمارستان است.

در عصر روز یازده اکتبر سال ۱۹۶۵، اتومبیلی جزل را که در کنار جاده راه می رفت زیر گرفت و جزل بر اثر جراحات حاصل از آن تصادف رانندگی جان سپرد. گزارش پلیس و اظهارات مری، مرگ جزل را کاملاً تصادفی می دانست. همه شواهد پزشکی قانونی دلالت بر آن داشت که این مرگ تصادفی بوده است ولیکن پیشینه روانی جزل، برخی از ایهامات مربوط به گزارش مرگ و نیز خودکشی تعدادی دیگر از شاعران از جمله سیلویا پلت، سناریوی دیگری را نیز پیشنهاد می کرد که بنا بر آن مرگ جزل ناشی از خودکشی بوده است. دوستان جزل فوراً با ترتیب دادن مجالس عمومی یاد بود در سوگ او نشستند و لوول، تیلور و رابرت پن وارن در دانشگاه ییل یک روز را به گرامیداشت وی اختصاص دادند که در آن تعدادی از بزرگترین شاعران آمریکا با شعر و مقاله جزل را گرامی داشتند.

منابع:

1-Burt, Stephen. Randall Jarrell and His Age. NY: Columbia University Press, 2002.

2-Pritchard, William H. Randall Jarrell: a Literary Life. NY: Farrar, Straus and Giroux, 1990.

فهرست نام ها به ترتیب ظاهر شدن در متن:

1-Randell Jarrell 2-Robert Lowell 3-John Berryman 4- Owen 5- Anna Campbell 6- Long Beach 7-Hope 8- Nashville 9- Howell 10-Carnegie Library 11-The Lost World 12-Vanderbilt College 13-Robert Penn Warren 14-John Crowe Ransom 15- Allen Tate 16-A.E.Housman 17- Agrarians 18-I'll Take My Stand 19-Auden 20-Kenyon College 21-Austin, Texas 22-Blood for a Stranger 23-Empson 24-Mackle Langham 25-Tucson, Arizona 26-Little Friend, Little Friend 27-Locusts 28-Nation 29-Central Park 30- Peter Taylor 31- Robert Fitzgerald 32- Maine 33- Elizabeth Bishop 34-Hannah Arendt 35-Rilke 36-Woman's College of North Carolina 37-Sabzburg 38-Elizabeth Eisler 39-Boulder, Colorado 40-Mary von Schrader 41-The Lonely Man 42-Urbana-Champaign 43-The End of the Rainbow 44-Jerome 45-The Woman at the Washington Zoo 46-Beat Generation 47- Allen Ginsberg 48-Gregory Corso 49- Maurice Sendak 50-Adrienne Rich 51-Sylvia Plath